



متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران - 1 / اردیبهشت / 1379

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا ابي القاسم محمد و على آله الأطيبين الأطهرين. سيما بقیة الله في الارضين.

این مجلس، يك مجلس عظیم و استثنایی است. جمعیت متراکم و بزرگی - که همه هم جوان هستند - در این جا اجتماع کرده‌اند. این مکان هم مصلاست که معنویت نماز و محل عبادت، فضا را معنوی و نورانی کرده است. از طرفی بعد از روزهای عزاداری است و جوانان ما در روزهای تاسوعا و عاشورا و قبل و بعد از آن، با حضور در مراسم عزاداری و نمایشهای بسیار زیبای عزاداری، از يك روحیه‌ی حسینی و معنوی برخوردارند. بنابراین، هم از لحاظ زمان، هم از لحاظ مکان، هم از لحاظ ترکیب جمعیت، هم از لحاظ کمیت جمعیت، این مجلس، يك مجلس بی‌نظیر است و من می‌خواهم در درجه‌ی اول در این مجلس، مسأله‌ی جوان و جوانان را مطرح کنم. علت این که این مسأله را در این سطح لازم دانستم مطرح کنم، این است که مسأله‌ی جوانان در کشور ما، باید به يك مسأله‌ی حقیقتاً ملی تبدیل شود. همه باید در قبال این مسأله احساس مسؤولیت کنند؛ هم دولت، هم روحانیت، هم بسیج، هم سازمانهای ورزشی و هم صدا و سیما. همه‌ی دستگاههایی که در زمینه‌های مربوط به جوانان می‌توانند نقشی ایفا کنند، باید در خصوص مسأله‌ی جوانان در این کشور احساس مسؤولیت کنند. من می‌خواهم امروز با حضور در این مجلس و با طرح مسأله‌ی جوانان و با سخن گفتن رودررو با جوانان، این پیام را به همه‌ی مسؤولان برسانم که باید مسأله‌ی جوانان، نیازهای جوانان، آینده‌ی جوانان و برنامه‌ریزی برای جوانان را يك مسأله‌ی درجه‌ی يك و جدی به حساب آورند. این اجتناب‌ناپذیر است. مطالبی مانند «امید ملت» و «آینده‌ی کشور» مکرر درباره‌ی جوانان گفته می‌شود. اینها مطالب راستی است، اما تکراری است. من نمی‌خواهم وقت را به این مطالب بگذرانم؛ بلکه می‌خواهم درست سراغ اصل مطلب بروم.

جوانی، يك پدیده‌ی درخشان و يك فصل بی‌بدیل و بی‌نظیر از زندگی هر انسانی است. در هر کشوری که به مسأله‌ی جوان و جوانان، آن چنان که حق این مطلب است، درست رسیدگی شود، آن کشور در راه پیشرفت موفقیت‌های بزرگی به دست خواهد آورد. اگر کشوری مثل کشور ما باشد که در آن جمعیت جوان، يك جمعیت غالب و بزرگ و يك نسبت عظیم از جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهد، این قضیه اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. من امروز مایلم قسمت اول صحبت‌م بیشتر مورد توجه بزرگترها هم مسؤولان، هم پدران و مادران، هم معلمان و هم متصدیان مسائل مربوط به جوانان - قرار گیرد. در قسمت دوم، خطاب اصلی من به شما جوانان است که مطالبی را با شما در میان خواهم گذاشت.

اما قسمت اول که درباره‌ی مسؤولیتهایی است که نسبت به جوان وجود دارد. باید بگویم که جوانی - این دوره‌ی مشعشع و درخشان - دوره‌ای است که اگر چه چندان طولانی نیست، اما آثارش يك آثار ماندگار و طولانی در همه‌ی زندگی انسان است. جوانی از بلوغ آغاز می‌شود. در این جا می‌خواهم از منظر جوانان به مسأله نگاه کنم، تا بزرگترها، پدران و مادران و مسؤولان، فضای جوانی را که خودشان هم يك روز در آن فضا بودند، به یاد آورند.



جوان در دوره‌ی جوانی - بخصوص در آغاز جوانی - تمایلات و انگیزه‌هایی دارد. اولاً چون در حال تکوین هویت جدید خود است، مایل است شخصیت جدید او به رسمیت شناخته شود؛ که غالباً این اتفاق نمی‌افتد و پدران و مادران جوان را در هویت و شخصیت جدیدش گویا به رسمیت نمی‌شناسند. ثانیاً جوان احساسات و انگیزه‌هایی دارد. رشد جسمانی و روحی دارد و به دنیای تازه‌ای قدم گذاشته است که غالباً دوروبریها، خانواده، کسان و افراد در جامعه، از این دنیای جدید بی‌خبر و بی‌اطلاع می‌مانند، یا به آن بی‌اعتنایی می‌کنند؛ لذا جوان احساس تنهایی و غربت می‌کند. من مایلیم این مطالب را بزرگترها بشنوند، مورد توجه قرار دهند و دوره‌ی جوانی خودشان را به یاد آورند. ثالثاً جوان در دوره‌ی جوانی - چه اوایل بلوغ و چه بعدها - با مجهولات زیادی روبه‌رو می‌شود. مسائل جدیدی برای او مطرح می‌شود که سؤال‌انگیز است. در ذهن او شبهه‌ها و استفهامهایی به وجود می‌آید که مایل است به این شبهه‌ها و سؤالها و استفهامها پاسخ داده شود؛ که در بسیاری از موارد، پاسخ بهنگام و دلنشین داده نمی‌شود؛ لذا جوان احساس خلأ و ابهام می‌کند. رابعاً جوان احساس می‌کند در وجود او انرژیهای متراکمی وجود دارد و تواناییهایی را هم از لحاظ جسمانی و هم از لحاظ فکری و ذهنی در خود احساس می‌کند. حقیقتاً هم تواناییهایی که در جوان هست، می‌تواند معجزه کند؛ می‌تواند کوهها را جابه‌جا کند؛ اما جوان احساس می‌کند که از این نیروها و از این انرژی متراکم و از این تواناییهای او بهره‌برداری نمی‌شود؛ لذا احساس بیهودگی و اهمال می‌کند. خامساً جوان برای اولین بار با دنیای بزرگی در دوره‌ی جوانی مواجه می‌شود که این دنیا را تجربه نکرده و از این چیزهای زیادی نمی‌داند. بسیاری از حوادث زندگی برای او پیش می‌آید که تکلیف خودش را در مقابل آنها نمی‌داند. احساس می‌کند که احتیاج به راهنمایی و کمک فکری دارد و از آن‌جا که پدران و مادران غالباً اشتغال دارند، به جوان نمی‌رسند و این کمک فکری به او داده نمی‌شود. مراکزی که در این زمینه مسؤولند، غالباً در جای لازم و در نقطه‌ی نیاز حضور ندارند؛ لذا این کمک به او داده نمی‌شود و جوان احساس بی‌پناهی می‌کند. این احساسات در جوان ما به‌طور غالب وجود دارد؛ از یک طرف احساس تنهایی، از یک طرف احساس بی‌پناهی، از یک طرف احساس تواناییهای فراوان و احساس این‌که از این تواناییها استفاده نمی‌شود.

وجود این احساسات، مسؤولیتهایی را برای همه به وجود می‌آورد و همه مسؤولیت دارند. مخصوصاً دولت، روحانیت، صداوسیما، بسیج، سازمان ورزش کشور و نهادها و مراکز فرهنگی، مسؤولیتهای بزرگی در قبال نسل جوان دارند؛ بخصوص در کشوری مثل کشور ما که نسل جوان از لحاظ کمیّت، متراکم و گسترده؛ از لحاظ روحیه، دارای روحیه‌ی ایمان؛ از لحاظ آمادگی، آماده‌ی کارهای بزرگ و از لحاظ استعداد، یک مجموعه‌ی بسیار با استعداد است. این‌که من بارها گفته‌ام متوسط استعداد جوانان ایرانی از متوسط استعدادهای جوانان دنیا بالاتر است، محصول یک کاوش و بررسی علمی و یک امر مسلم است. این استعداد، این کمیّت فراوان و این تواناییها، می‌تواند کشوری مثل ایران را در راههای تکامل و تعالی و ترقی کمک بزرگی کند.

بعضی کسان نسبت به نسل جوان ایرانی، از لحاظ اعتقادات و از لحاظ ایمان، به‌طور افراطی دچار قضاوت‌های غلط و انحرافی هستند. من اعتقاد این است. کاوشها هم همین را نشان می‌دهد که جوان ایرانی، جوانی است مؤمن، پاکدامن، پاک گوهر، دارای زمینه‌های دینی بسیار زیاد و مایل به جنبه‌های معنوی. البته توقعی که ما از یک جوان داریم، با توقعی که از یک آدم مسن جاافتاده‌ی قوا از دست داده داریم، به کلی متفاوت است. جوانان ایرانی - چه دخترانش، چه پسرانش - هم از لحاظ امکانات روحی، معنوی، ذهنی و هم از لحاظ امکانات ایمانی، در حد بسیار خوبی هستند. این امر، مسؤولیت بزرگی را بر دوش مسؤولان می‌گذارد.



البته من باید اعتراف کنم که خوشبختانه امروز به مسائل جوانان توجه و اهتمام می‌شود. هم مراکزی که مخصوص رسیدگی به امور جوانان است - مثل مرکز ملی و سازمان جوانان - هم مراکزی که از اول انقلاب توانسته است جوانان را در میدانهای بزرگ سازماندهی کند - مثل بسیج - و هم مراکز دولتی آموزش و پرورش، به اهمیت مسأله‌ی جوانان توجه کرده‌اند؛ ولی من بیش از این توقع دارم. من انتظار دارم که مسأله‌ی جوانان و پرداختن به جوانان و برنامه‌ریزی برای هدایت درست و باز کردن راه تعالی و تکامل در مقابل جوانان، به یک مسأله‌ی ملی و حقیقی تبدیل شود و همه باید احساس مسؤلیت کنند.

برگردیم به نظر اسلام. نظر اسلام درباره‌ی جوانان، دقیقاً منطبق بر همان امری است که امروز پیشنهاد و نیاز ما از نسل جوان و برای نسل جوان است. پیامبر اکرم درباره‌ی جوانان توصیه کرده است، با جوانان انس گرفته است و از نیروی جوانان برای کارهای بزرگ استفاده کرده است. امسال، سال امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام معین شده است. شما امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فقط به‌عنوان یک چهره‌ی دوران چهل ساله و پنجاه ساله و شصت ساله نبینید. درخشش آن حضرت در دوران جوانی، همان الگوی ماندگاری است که همه‌ی جوانان می‌توانند آن را سرمشق خودشان قرار دهند. در دوره‌ی جوانی در مکه، یک عنصر فداکار، یک عنصر با هوش و یک جوان فعال و پیشرو و پیشگام بود. در همه‌ی میدانها، مانعهای بزرگ را از سر راه پیامبر برمی‌داشت. در میدانهای خطر سینه سپر می‌کرد و سخت‌ترین کارها را بر عهده می‌گرفت. با فداکاری خود، امکان هجرت پیامبر را به مدینه فراهم کرد و بعد در دوران مدینه، فرمانده سپاه، فرمانده دسته‌های فعال، عالم، هوشمند، جوانمرد و بخشنده بود. در میدان جنگ، سرباز شجاع و فرمانده پیشرو بود. در عرصه‌ی حکومت، یک فرد کارآمد بود. در زمینه‌ی مسائل اجتماعی هم یک جوان پیشرفته‌ی به تمام معنا بود. پیامبر اکرم نه فقط از کسی مثل علی، بلکه در دوران ده سال و چند ماه حکومت خود، از عنصر جوان و نیروی جوان حداکثر استفاده را کرده است.

پیامبر اکرم در یکی از حساسترین لحظات عمر خود، مسؤلیت بزرگی را به یک جوان هجده ساله داد. در جنگها خود پیامبر اکرم فرماندهی را عهده‌دار می‌شد؛ اما آن وقت که در آخرین هفته‌های زندگی خود احساس کرد از این عالم خواهد رفت و لشکرکشی به سرزمین امپراتوری روم به‌وسیله‌ی خود او امکان ندارد - چون کار بسیار بزرگ و دشواری بود؛ لازم بود نیرویی برای این کار برگزیده شود که هیچ مانعی نتواند جلو آن را بگیرد - این مسؤلیت را به یک جوان هجده ساله داد. پیامبر می‌توانست یک نفر از اصحاب پنجاه ساله، شصت ساله و دارای سابقه‌ی جنگ و جبهه را بگذارد؛ اما یک جوان هجده ساله را گذاشت و او «اسامه بن زید» بود. پیامبر از ایمان و از سابقه‌ی فرزند شهید بودن او هم استفاده کرد. آن نقطه‌ای که اسامه را فرستاد، همان نقطه‌ای بود که پدر اسامه بن زید - یعنی زید بن حارثه - در دو سال قبل از آن در آن نقطه به شهادت رسیده بود. پیامبر فرماندهی سپاهی بزرگ و گران را به آن جوان هجده ساله داد که همه‌ی اصحاب بزرگ و پیرمرد و سرداران سابقه‌دار پیامبر در آن سپاه عضو بودند. پیامبر به او گفت تا آن محلی که پدرت در آن جا شهید شد، می‌روی - یعنی در «موته» که محلی در امپراتوری روم آن روز و در کشور شام امروز بود - و آن جا را اردوگاه می‌کنی. بعد دستورات جنگی را به او داد. از نظر پیامبر، نیروی جوان این قدر حائز اهمیت است.

ما امروز در کشورمان اسامه بن زیدهای زیادی داریم؛ جوانان زیادی داریم؛ دختران و پسران عظیم و جمعیت انبوهی از این مجموعه‌ها داریم که حاضرند در همه‌ی میدانهای فعال - در میدان درس، در میدان سیاست، در میدان فعالیتهای اجتماعی، در میدان مشارکتهای گوناگون برای فقرزدایی، برای سازندگی، و در هر صحنه و عرصه‌ای که برای



آنها برنامه‌ریزی شود و امکان داده شود - شرکت کنند. این موقعیت بسیار مهمی برای کشور ماست. این نسل، شبیه همان نسلی است که توانست یکی از بزرگترین تجربه‌های این کشور - یعنی تجربه‌ی جنگ تحمیلی - را با قدرت و با موفقیت به پایان ببرد. بد نیست شما برادران و خواهران عزیز بدانید؛ آن روز که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد، بیشتر کسانی که در این سپاه عضویت داشتند، جوانان و نوجوانان بودند. همین کسانی که امروز سرداران این سپاه محسوب می‌شوند و درجات بالا دارند، آن روز یا دانشجوی بودند، یا تازه فارغ‌التحصیل شده بودند و یا حتی قدم به دانشگاه هم نگذاشته بودند. آن روز که امام فرمانده سپاه را - فرماندهی که سالهای متمادی میدانهای جنگ را اداره کرد - به فرماندهی منصوب کردند، او در حدود بیست و شش سال سن داشت. انقلاب از این تجربه یک بار دیگر استفاده کرده و توانسته نقش عظیم و سازنده‌ی جوانان را اثبات کند. این، آن بخشی بود که مایل بودم بزرگترها و مسؤولان به آن توجه کنند؛ یعنی از منظر جوان به مسأله‌ی جوانی نگاه کردن؛ آرزوها، توقعات و احساسات جوان را دیدن؛ وظایف خود را در قبال این توقعات و خواسته‌های بحق فهمیدن. همه‌ی دستگاههای مسؤول، چه دولتی و چه غیردولتی، چه صدا و سیما، چه وزارتخانه‌های مربوط به جوانان - آموزش و پرورش و آموزش عالی - چه بخشهای مربوط به ورزش، چه بخشهای ویژه‌ی جوانان، چه بسیج، چه روحانیت و چه ارگانهای تبلیغ و ترویج دین، باید احساس کنند که در مقابل این نسل، در مقابل این جمعیت عظیم، در مقابل این همه استعداد و این همه انرژی متراکم مسؤولند.

بخش بعدی، یک جمله خطاب به شماست: عزیزان من! با امکاناتی که این کشور در حال حاضر از آن برخوردار است، نتیجه‌ی منطقی، یک آینده‌ی روشن، رضایتبخش و افتخارآمیز است. جمعیت کشور، اکثراً جوانند. امروز در دنیا کشورهایی هستند که به کمبود جوان دچارند. سطح سنی آنها بالاست و مجبورند نیروی جوان خودشان را از کشورهای دیگر تأمین کنند. کشور ما از لحاظ جمعیت جوان کشور، یکی از پرفرصت‌ترین کشورهاست. به برکت انقلاب، روحیه‌ی جوانان و روحیه‌ی عموم مردم، روحیه‌ی کار و ابتکار و خلاقیت است. قبل از انقلاب، به جوان و غیرجوان فرصت ابتکار و خلاقیت در زمینه‌ی علمی، در زمینه‌ی صنعتی و در زمینه‌ی ابتکارات گوناگون داده نمی‌شد و ابتکارات با بی‌اعتنایی مواجه بود. اما انقلاب نیروی استقلال و نیروی اتکاء به نفس و اعتماد به خود را در جامعه‌ی ما زنده کرد؛ لذا این روحیه هم یکی از فرصتهای بزرگ است. ما جمعیتی با این همه جوان و با چنین روحیه‌ای داریم. از طرفی، همین جمعیت جوان و آحاد ملت احساس می‌کنند که در سرنوشت کشور دخیلند. دولتهایی را انتخاب می‌کنند؛ مسؤولانی را گزینش می‌کنند و در واقع و حرکت و اداره‌ی کشور به وسیله‌ی کسانی است که مردم در انتخاب آنها نقش دارند.

امروز در بعضی از کشورهای نزدیک ما در همین منطقه، مردم کمترین نقشی در انتخاب مسؤولان ندارند. مسؤولانی بر آنها حکومت می‌کنند که مردم در آمدن و رفتنشان، مدت حکومتشان، ثروتشان، عیاشیهایشان و استفاده‌هایشان کمترین نقشی و کمترین نظارتی ندارند. در بعضی از کشورها هم صورت ظاهر، دموکراسی است؛ اما در باطن، حضور مردم نیست. تسلطِ مراکز قدرت بیگانه یا خودی در آنها به نحوی است که مردم در واقع در اداره‌ی کشور هیچ نقشی ندارند.

امروز واقعیت در کشور ما، یک واقعیت استثنایی است؛ لاف‌ل در این منطقه استثنایی است. مردم، دولتها و نمایندگان مجلس را با اراده و میل و تشخیص خود انتخاب می‌کنند و آنها را در معرض آزمایش می‌گذارند. اگر از آنها راضی بودند، باز بار دیگر آنها را بر سر کار می‌آورند و اگر نخواستند، بار دیگر به سراغ دیگری می‌روند. این هم یک



فرصت بسیار بزرگ است.

نکته‌ی چهارم در فرصتهای ما، راهنماییهای اسلام و اصول و ارزشهای اسلامی است که امروز در کشور ما رسمیت دارد. در بسیاری از مناطق دنیا ممکن است دموکراسی هم باشد، فعالیت اقتصادی هم باشد؛ اما چیزی به نام عدالت اجتماعی و رفع تبعیض مطرح نیست. امروز در کشورهای سرمایه‌داری و در میان طبقات گوناگون، آنچه که رسمیت و اعتبار دارد، مبارزه و جنگ اشخاص برای حفظ منافع خودشان است و چیزی به نام عدالت اجتماعی، به عنوان یک وظیفه، به عنوان یک ارزش و به عنوان یک تکلیف بر دوش برنامه‌ریزان آن کشورها، وجود ندارد. اسلام که قانون اساسی ما را تشکیل می‌دهد و قوانین ما را هدایت می‌کند، عدالت اجتماعی جزو بزرگترین توصیه‌هایش آن است. اگر مسؤولانی در کشور برای عدالت اجتماعی، برای نفی فقر در جامعه و برای کم کردن شکاف میان طبقات فقیر و غنی کار نکنند، از چشم مردم خواهند افتاد و مردم آنها را به عنوان مسؤولانی که مورد علاقه و قبول آنها باشند، طبعاً نمی‌پذیرند.

مردمی بودن حکومت هم یکی دیگر از ارزشهایی است که حاکمیت اسلام و معارف اسلامی به این مملکت هدیه کرده است. مردمی بودن، ارزشی بالاتر از انتخاب شدن به وسیله‌ی مردم است. بعضی افراد ممکن است در یک نظام دموکراتیک، به شکل دموکراتیک هم انتخاب شوند، اما با مردم رابطه‌ای نداشته باشند. اینها مردمی نیستند. در کشور اسلامی ما، مردمی بودن یک ارزش است. رئیس جمهور مردمی است؛ مسؤولان مردمی و می‌خواهند مردمی باشند. هر کس بیشتر به مردم نزدیک باشد، بیشتر احساسات مردم را درک کند و بیشتر با مردم احساس و ابراز همدردی کند، مردم به او علاقه‌ی بیشتری نشان می‌دهند. این هم یکی از امتیازات بزرگ وضع کنونی ماست.

علاوه‌ی بر اینها، امتیازات مادی است؛ منابع انرژی در کشور، استعداد ایرانی - که گفتم از متوسط استعدادهای جهانی بالاتر است - اقلیم متنوع کشور، آب و هواهای گوناگون و سایر امکاناتی که در این کشور وجود دارد. اگر منطقاً و استدلالاً برای این نیروی عظیم جوان و این انرژی متراکم، به نحو صحیحی برنامه‌ریزی شود و این انرژی آزاد گردد؛ از نسل جوان کشور برای سازندگی کشور استفاده شود و برای تحصیلات و ارتقاء معلومات نسل جوان، کار و تلاش شود، بدون تردید آینده‌ی کشور، یک آینده‌ی روشن است. این شعار نیست؛ این یک امر منطقی و استدلالی است؛ یک محاسبه است.

کشوری با چنین جوانانی، با چنین استعدادی، با چنین انرژی‌ای، با چنین امکانات طبیعی و اقلیمی‌ای و با آن زمینه‌های معرفتی و مکتبی، اگر مسؤولانش درست کار کنند - که مسؤولان کشورمان تصمیم هم دارند که کار کنند - بلاشک آینده‌ای که در انتظار آنهاست، یک آینده‌ی بسیار درخشان است؛ آینده‌ای که می‌تواند برای دنیای اسلام در درجه‌ی اول، و برای دیگران در درجه‌ی بعد، به عنوان یک الگو مطرح شود. اما تهدیدهایی هم هست. این تهدیدها را باید شناخت. این که من اصرار دارم در همه‌ی گفته‌ها و اظهارات - چه در خطاب به نسل جوان و چه در خطاب به عموم ملت - تهدیدهای متوجه به کشور و ملت و بخصوص نسل جوان را تذکر دهم، به این خاطر است که اهمیت این تهدیدها بسیار زیاد است.

عزیزان من! گاهی یک غفلت، یک بی‌توجهی، یک سستی و یا یک سهل‌انگاری، ممکن است یک محصول عظیم را از دست ملتی بگیرد. نباید اجازه داد. ملت ما نشان داده، آن جایی که جای کار و حرکت و تلاش است، اگر فرماندهان



مسئولان خوبی بالای سرش باشند، خواهد توانست کارهای بزرگ را به انجام رساند. بعد از این هم خواهد توانست؛ مشروط بر این که تهدیدها را بدانیم. این جا دیگر خطاب من فقط به نسل غیر جوان نیست؛ بخصوص به خود شما جوانان هم توجه می‌دهم و مایلم به طور دقیق تهدیدهایی را که وجود دارد، بشناسید و شما هم به سهم خودتان در مقابله‌ی با این تهدیدها کوشا باشید.

تهدیدهایی که متوجه آینده‌ی درخشان ماست، دو نوع است: تهدیدهای خارجی؛ تهدیدهای داخلی. من ابتدا این يك كلمه را بگویم که اگر از داخل، این ملت دشمن نداشته باشد؛ عامل نفوذی نداشته باشد و دو چهرگان در مسائل کشور تخریب نکنند؛ دشمن خارجی نمی‌تواند کار زیادی انجام دهد. البته توجه کنید که بعضی از تهدیدها از درون خود ما و در میان نفس خود ماست. من می‌گویم هر چیزی که به سلامت و ایمان و عزم و نشاط لطمه بزند و کار و کوشش و تحصیل جوانان را معوق بگذارد، تهدید است. ولنگاری تهدید است؛ بی‌بندوباری تهدید است؛ مواد مخدر تهدید است؛ بی‌اهمیتی به علم و درس و کار تهدید است؛ سرگرم شدن به مناقشات اجتماعی بیهوده تهدید است؛ درگیریهای داخلی تهدید است؛ بی‌اعتمادی به نظام و مسئولان تهدید است؛ البته غفلت مسئولان هم تهدید است؛ برنامه‌ریزی دشمن بیرونی هم تهدید است. يك ملت بیدار، يك ملت آگاه، يك ملت زنده، يك ملت جوان، يك ملت انقلابی مثل ملت ما، باید همه‌ی این تهدیدها را از سر راه خود بردارد.

من وقتی به تهدید خارجی اشاره می‌کنم، منظورم مراکز قدرت جهانی است. برادران و خواهران؛ فرزندان عزیز من! امروز تهدید مضاعفی نه فقط ایران، بلکه همه‌ی کشورهایی را تهدید می‌کند که در ردیف کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی و امریکایی قرار ندارند. این تهدید مضاعف چیست؟ از يك سو نفوذ مستقیم قدرتهای بزرگ و در رأس آنها امریکا، و از سوی دیگر موج جهانیگری است؛ موجی که امروز در خود امریکا، هم از طرف بخشی از مردم امریکا، علیه آن تظاهرات می‌شود.

جهانیگری یعنی چه؟ یعنی يك مجموعه از قدرتهای جهانی؛ عمدتاً آن کسانی که در سازمان ملل هم نفوذ دارند؛ عمدتاً همان کسانی که استعمارگران دیروز دنیا بودند؛ چند کشوری که درصددند فرهنگ و اقتصاد و عادات و آداب خودشان را به همه‌ی دنیا گسترش دهند؛ يك شرکت سهامی درست کنند که نود و پنج درصد سهمش در واقع مال آنهاست، پنج درصد بقیه هم مال همه‌ی کشورهای دیگر. اختیار در دست آنها و تصمیم‌گیری هم با آنهاست! این معنای جهانیگری است که امروز بسیاری از کشورها، بسیاری از رجال سیاسی جهان سوم و بسیاری از روشنفکران دنیا، با آن مخالفت و مبارزه می‌کنند و از آن می‌ترسند. بعضی از مسئولان ما نقل کردند که در کنفرانسهای جهانی، بسیاری از کشورهای مشترک در کنفرانس 77 و غیر متعهدها، از جهانی شدن می‌ترسند؛ چون می‌دانند که جهانی شدن، یعنی سلطه‌ی امریکا بر اقتصاد، فرهنگ، ارتش، سیاست، حکومت و تقریباً بر همه چیز کشورهای دیگر. این تازه غیر از اعمال نفوذ مستقیم است.

این که شما می‌بینید بر روی بی‌اعتنایی ایران به امریکا این همه فشار می‌آید - امریکاییها از تمام وسایل استفاده می‌کنند، برای این که این چهره‌ی بی‌اعتنا و عبوسی را که ملت ایران در مقابل امریکا گرفته، در هم بشکنند - برای این است که در اطراف دنیا همه‌ی زحمت خودشان را کشیده‌اند تا بتوانند سیاستون سالم را وادار به تملق و تواضع و تعظیم و تسلیم کنند. امریکاییها به رؤسای کشورهای آفریقایی، آسیایی و امریکای لاتین این طور تفهیم کرده‌اند که برای زندگی کردن، هیچ چاره‌ای نیست، مگر تسلیم شدن در مقابل امریکا و سیاستهای آن. بسیاری از آنها هم این را



قبول کرده‌اند! تنها يك کشور، يك ملت و يك دولت در دنیا است که زیر این بار نرفته و می‌گوید ما کاری به کار امریکا نداریم؛ اما حاضر هم نیستیم تسلیم زورگویی و فشار و تحمیل سیاستها و روابط امریکا شویم. آن کشور، جمهوری اسلامی ایران است.

مسئولان امریکایی، گاه در مقام بیان و خطابه اظهارات ریاکارانه‌ای ابراز می‌کنند. بعضی وقتها از ملت ایران يك تعریف نیمه‌کاره و یا از بخشی از مسئولان و نظام ایران تعریفی بر زبان می‌آورند. هدف آنها این است که بتوانند بر ایران سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی، و اگر بشود، سلطه‌ی نظامی پیدا کنند. بازارهای ایران مورد طمع آنهاست. منابع ایران مورد طمع آنهاست؛ از همه بالاتر، چون ملت و نظام انقلابی و اسلامی ایران توانسته است خیزش عظیمی را در دنیای اسلام به وجود آورد - يك بیداری که به آسانی نمی‌توانند آن را از بین ببرند - می‌خواهند با قانع کردن و خاضع کردن ایران، این خیزش جهانی را از بین ببرند؛ یعنی به دنیا این‌طور بگویند که اینهایی که خودشان شروع کننده بودند، آمدند در مقابل امریکا اظهار تسلیم و خضوع کردند! بنابراین، هدف، روابط سالم نیست. آنها در تبلیغاتشان آن حرفها را می‌زنند؛ عده‌ای هم متأسفانه در مطبوعات کشور و غیره، همان حرفها را تکرار می‌کنند که گویا ارتباط با امریکا خواهد توانست همه‌ی مشکلات اقتصادی کشور را حل کند. این دروغ و خلاف است.

امریکاییها برای ارتباطات و فعالیت‌های خودشان در دنیا، يك وجهه‌ی نظر بیشتر ندارند - آن را هم می‌گویند؛ پنهان و کتمان نمی‌کنند - و آن، منافع امریکاست. چنانچه با کسی رابطه برقرار کنند، اگر بپرسند چرا، می‌گویند منافع ما ایجاب می‌کند؛ چون برای آنها منافعشان مهم است! امریکا به هیچ کشوری سود نمی‌رساند. اگر چند میلیون دلار به کشوری وام بدهد، چند برابر از او امکانات می‌گیرد! امروز اگر شما به این منطقه نگاه کنید، می‌بینید که این کشورهای اطراف ما دچار فقر و ضعف و استبداد و فساد و مشکلات فراوانی هستند. اینها مگر با امریکا روابط ندارند؟! همه‌ی اینها با امریکا روابط دارند. امریکاییها از آنها استفاده می‌کنند، اما به آنها استفاده نمی‌رسانند!

بارها امریکاییها اعلان کردند که هدف آنها از ارتباط با کشورها، تأمین منافع دولت امریکاست! معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که از نظر امریکاییها، منافع يك شهروند امریکایی، بر منافع يك شهروند ایرانی - هر که باشد - ترجیح دارد؛ يك جوان امریکایی، بر جوان ایرانی ترجیح دارد؛ يك عنصر امریکایی - هر که باشد - بر يك عنصر ایرانی و یا غیرایرانی ترجیح دارد. سیاست امریکا در مسائل جهانی‌ش بر این مبناست. هدف اصلی این است.

البته با دروغ و فریب، اسم حقوق بشر را می‌آورند! کشورهای هستند که امریکا از نفت آنها استفاده می‌کند؛ در آنها يك بار يك مجلس منتخب مردم تا امروز تشکیل نشده است؛ يك حاکم منتخب مردم، يك رئیس جمهور منتخب مردم در آن کشورها وجود ندارد؛ اما امریکا اسمی از دمکراسی و حقوق بشر در آن کشورها نمی‌آورد! چرا؟ چون منافعش را از آنها تأمین می‌کند. با رژیم صدام - در دورانی که رژیم صدام با ایران می‌جنگید؛ چون بر طبق منافع آنها بود - کمال همکاری را کردند؛ بعد که رژیم صدام به کویت حمله کرد و منافع آنها را تهدید نمود، با او مقابله کردند؛ آن وقت صدام شد ظالم و جنایتکار و عنصر غیرقابل اعتماد! مگر قبلاً نبود؟!

همین امروز مؤسسات متعددی در خود امریکا و در اروپا از طرف امریکاییها فعالیت می‌کنند تا روی دولت ایران، روی افکار عمومی ایران و روی فضای ذهنی ایران فشار وارد کنند. من گزارشی از این مراکز به ظاهر تحقیقاتی دارم که نشان می‌دهد آنها در باطن برای این درست شده‌اند که فشار سیاسی و تبلیغاتی بیاورند و افکار عمومی را علیه نظام



اسلامی تجهیز کنند. من اسم این مؤسسات را هم دارم؛ می‌دانم که فعالیت‌هایشان چیست و چه کار می‌کنند. اینها به زبان، اظهار دوستی می‌کنند؛ اما فلان عنصر سیاسی‌شان، عنصر نظامی‌شان، وزیر دفاعشان، فرمانده نیروهایشان در خلیج فارس، قدرانه صحبت می‌کند! دستگاه‌های جاسوسی‌شان هم در خفا مشغول توطئه‌اند، که چون مجال نیست، من در این خصوص بیشتر صحبت نمی‌کنم. متأسفانه بعضی از اینها توانسته‌اند از بعضی از اوضاع آشفته استفاده کنند؛ داخل ایران هم بیایند و با این و آن تماس بگیرند! یکی از اینها وقت برگشت از ایران در آنجا گزارشی داده و گفته همه چیز در مورد ایران تمام شده است؛ ما فقط باید سفیرمان را به ایران معرفی کنیم! شخصی شنید، گفت: خواب خوش دیدید، خیر باشد! در اینجا به او چه گفتند که او چنین برداشت کرده که همه چیز تمام شده است؟! چه کسی با او حرف زده است؟! اینها چیزهایی است که تهدیدهای داخلی را تشکیل می‌دهد.

عزیزان من! اگر ما در داخل متحد و منسجم باشیم، اگر مردم با دولت و مسؤولان‌شان صمیمی باشند و ارتباط داشته باشند، دشمن خارجی هیچ تأثیر سوئی نمی‌تواند بگذارد و هیچ اقدامی نمی‌تواند بکند؛ اما متأسفانه در داخل، ایادی دشمن هستند. امروز در این کشور «عبدالله بن ابی»‌های منافق هستند؛ کسانی که حتی یک روز حکومت امام و حکومت نظام اسلامی را از بن دندان قبول نکردند! در زمان پیامبر، یکی از منافقان بسیار فعال، «عبدالله بن ابی» بود که با یهودیها و کفار قریش و جاسوسهای امپراتوری روم می‌ساخت و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کرد، برای این که شاید بتواند حکومت پیامبر را از بین ببرد؛ چرا؟ چون قبل از آن که پیامبر به مدینه بیاید، او تصوّر می‌کرد که در آینده، رئیس و حاکم و پادشاه مدینه خواهد شد! پیامبر در واقع مقام او را از او سلب کرده بود. امروز در این کشور «عبدالله بن ابی»‌هایی هستند؛ کسانی که خیال می‌کردند اگر انقلابی در این کشور رخ دهد، حکومت وقف آنها و متعلق به آنهاست. کسانی که نه فقاقت را قبول داشتند، نه امام را قبول داشتند، نه مردم را قبول داشتند، نه احساسات دینی را قبول داشتند. پیامبر با «عبدالله بن ابی» خوشرفتاری کرد و او را مجازات نمود. نظام اسلامی هم با اینها خوشرفتاری کرد و به مجازاتشان نپرداخت. اینها امروز به برخی از پدیده‌هایی که دست دشمن در آنهاست، می‌نگرند؛ خیال می‌کنند فرصتی پیدا کرده‌اند که به نظام اسلامی ضربه بزنند. فعالیت‌های منافقانه‌ی خودشان را می‌کنند، به این امید که بین مسؤولان اختلاف باشد؛ به این امید که بین مردم اختلاف باشد؛ به این امید که جوانان رابطه‌شان را با نظام اسلامی قطع کنند؛ به این امید که جوانان با دین قهر کنند!

شما جوانان عزیز بدانید، در هر جایی که یک تظاهرات اسلامی یا انقلابی یا دینی از خودتان نشان می‌دهید - وقتی در مجالس دعا شرکت می‌کنید، وقتی در مجامع اعتکاف شرکت می‌کنید، وقتی در تظاهرات بیست و دوم بهمن شرکت می‌کنید، وقتی در روز قدس شرکت می‌کنید، وقتی مسؤولان کشور مثل رئیس جمهور و دیگران را مورد احترام قرار می‌دهید - از هر حرکتتان که نشان دهنده‌ی دینداری و علاقه‌مندی شما به انقلاب باشد، منافقین به خودشان می‌لرزند و ناراحت می‌شوند! اینها همان کسانی هستند که با حرفهای خود، با اظهارات خود، با موضعگیریهای خود، با تبلیغات خود، احیاناً با دخالت خود در بعضی از اغتشاشها، دشمن خارجی را امیدوار می‌کنند و دشمن خارجی خیال می‌کند که حال باید به سمت تصرف ایران، تسلط بر ملت ایران و در هم شکستن مقاومت انقلابی بیست و یکساله‌ی ملت ایران بیاید. در واقع اینها مقصّرند؛ اینها به دشمن روحیه می‌دهند.

عزیزان من! هدف اصلی دشمنان - چه دشمنان خارجی، چه دشمنان دور و منافق داخلی - عبارت است از نفی حکومت دینی و حکومت اسلام. اصل قضیه برای اینها این است و به کمتر از این هم راضی نیستند. اینها می‌دانند تا وقتی که قدرت در دست دین و احکام دینی است، تا وقتی که مقررات مجلس شورای اسلامی باید طبق دین باشد،



تا وقتی این قانون اساسی هست - که این قانون اساسی منطبق بر دین است - در این کشور نمی‌توانند کاری بکنند. تا وقتی مسؤولان کشور به مبانی دین و اسلام و فقهت پایبندند، اینها کاری نمی‌توانند بکنند. می‌خواهند این پایبندی را از بین ببرند؛ هدف این است. می‌خواهند همان تجربه‌ای را که در صدر اسلام به وجود آمد، دوباره تکرار کنند.

من واقعاً به شما برادران و خواهران عزیز توصیه می‌کنم که با تاریخ آشنا شوید. تاریخ درس است؛ از تاریخ بسیار درسها می‌شود آموخت و بسیار تجربه‌ها می‌شود به دست آورد. عده‌ای سعی می‌کنند حوادث روزگار ما را یک حادثه استثنایی - که به هیچ وجه از تاریخ قابل استفاده نیست - وانمود کنند. این غلط است. رنگهای زندگی عوض می‌شود، روشهای زندگی عوض می‌شود؛ اما پایه‌های اصلی زندگی بشر و جبهه بندیهای اصلی بشر، تغییری پیدا نمی‌کند.

در صدر اسلام بزرگترین و مهمترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام به سلطنت شام تبدیل شد! البته امام حسن مجتبی علیه آلاف التحية والثناء آن روز به خاطر يك مصلحت بزرگتر - که حفظ اصل اسلام بود - مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه‌ی کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه‌ی کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلوش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر می‌شود. بیست سال بعد از آن که حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن - که امامت است - گرفته شد، امام حسین فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه‌ی دشمن این است که حکومت را از محور اصلی - محور امامت، محور دین - خارج کند. بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد!

من به شما عرض کنم که امروز دشمن قادر نیست. امروز به برکت ملت هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا - اگر در قدرتهای مادی باشد - قادر نیستند حادثه‌ای مثل حادثه‌ی صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل کنند. این‌جا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه‌ی کربلا اتفاق خواهد افتاد.

من خدا را شکر می‌کنم که ملت ما بیدار و مسؤولان ما بحمدالله بر گرد محور دین و اسلام متفق‌الکلمه‌اند. بسیاری سعی می‌کنند از زبان مسؤولان کشور، از زبان رئیس‌جمهور یا دیگران، حرفهایی بزنند. اینها زحمت بیهوده می‌کشند. رئیس‌جمهور، يك عنصر روحانی، مؤمن، مرید امام، متکفل ترویج دین و دارای احساس مسؤولیت در این زمینه است. مسؤولان دیگر هم بحمدالله در سطوح بالا همین‌طورند. البته در مسؤولان میانی کسانی هستند که ما از آنها گله داریم.

دشمن در تحلیل خود نسبت به ملت ایران و نسبت به جوانان ایران بسیار اشتباه کرد. بحمدالله ملت ایران، ملتی مقاوم، آگاه، هوشیار و آماده‌ی به کار است. وضع جوانان هم در همه جای کشور همین‌طور است. مسؤولان هم که بحمدالله مسؤولان مؤمن، پایبند به دین و دارای احساس مسؤولیتند.



البته من آن روز در نماز جمعه گفتم قلباً از بعضی از پدیده‌هایی که در کشور هست، رنج می‌برم. من نمی‌خواهم آنچه را که برایم رنج‌آور است، با افکار عمومی مطرح کنم؛ اما این نکته که آن روز گفتم داستان غم‌انگیزی است. حقیقتاً همین‌طور است. بنده دو سال قبل از این در یکی از خطبه‌های نماز جمعه گفتم که دستگاه‌های استکباری دنیا - و در رأس همه امریکا - از تبلیغات برای ساقط کردن و ایجاد اغتشاش در کشورها استفاده می‌کنند. بعد به آن مراکز تبلیغاتی خطاب کردم و گفتم: ولی بدانید این توطئه که شما بخواهید به وسیله‌ی رادیوهایتان در ایران اسلامی، همان برنامه‌هایی را که در اروپای شرقی و در بعضی از کشورهای دیگر به وجود آوردید، به وجود بیاورید، این نشدنی است؛ این خیال خامی است. متأسفانه امروز می‌بینم همان دشمنی که به وسیله‌ی تبلیغات خود، همتش این بود که افکار عمومی یک کشور را به سمتی متوجه کند، به جای رادیوها آمده در داخل کشور ما پایگاه زده است! بعضی از این مطبوعاتی که امروز هستند، پایگاه‌های دشمنند؛ همان کاری را می‌کنند که رادیو و تلویزیونهای بیدسی و امریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند بکنند!

من نه با آزادی مطبوعات مخالفم، نه با تنوع مطبوعات. اگر به جای بیست عنوان روزنامه، دویست عنوان روزنامه در این کشور در بیاید، بنده خوشحالت‌تر هم خواهم بود و از این که روزنامه‌های کشور زیاد شوند، هیچ احساس بدی ندارم. اگر مطبوعات، آن‌طوری که در قانون اساسی هست، مایه‌ی روشنگری باشند؛ مصالح کشور را رعایت کنند، به نفع مردم قلم بزنند، به نفع دین قلم بزنند، هرچه بیشتر باشند، بهتر است. اما امروز مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه‌ی همتشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت نظام است! ده عنوان، پانزده عنوان روزنامه، گویا از یک مرکز هدایت می‌شوند؛ با تیترهای شبیه به هم در قضایای مختلف. قضایای کوچک را بزرگ می‌کنند و تیترهایی می‌زنند که هرکس این تیترها را می‌بیند، خیال می‌کند که همه چیز در کشور از دست رفته است! اینها امید را در جوانان می‌میرانند؛ روح اعتماد به مسئولان را در آحاد مردم کشور تضعیف می‌کنند و نهادهای اصلی کشور را مورد اهانت و توهین قرار می‌دهند!

من نمی‌دانم مدل اینها کجاست و کیست؟! مطبوعات غربی هم این‌طور نیستند! این یک نوع شارلاتانیزم مطبوعاتی است که امروز بعضی از مطبوعات در پیش گرفته‌اند! در دنیایی که برای بعضی از روزنامه‌های ما مدل روزنامه‌نگاری است، اگر مسؤولی، وزیری، حتی رئیس جمهوری دزدی کند، می‌نویسند و افشا می‌کنند؛ اگر جنایت کند، افشا می‌کنند؛ اگر رشوه‌خواری کند، تیتر می‌زنند و می‌گویند؛ اما به قانون اساسی کشور حمله نمی‌کنند؛ به مجلس قانونگذاری حمله نمی‌کنند. ممکن است از قوانین مصوب انتقاد کنند، تحلیل کنند؛ اما در قبال یک قانون، هوچی بازی راه نمی‌اندازند. اینها از صاحبان اصلی این روشها هم قدم جلوتر گذاشته‌اند! قانون اساسی، مورد اهانت؛ سیاستهای اصلی کشور، مورد اهانت؛ قضایای کوچک، درشت‌نمایی شده!

در هر حادثه‌ای، جوّ تهمت فضا را پر می‌کند! تروری اتفاق می‌افتد. هنوز هیچ اطلاعی در دست نیست؛ هنوز از این که این حادثه را چه کسی انجام داده، هیچ‌کس سرخی ندارد؛ اما می‌بینید که در روزنامه تیتر می‌زنند؛ سپاه را متهم می‌کنند؛ بسیج را متهم می‌کنند؛ روحانیت را متهم می‌کنند! هدف از این کارها چیست؟! چرا با بسیج این قدر بدند؟! من در بخش اول صحبت‌م به شما عرض کردم که جوان سرشار از انرژی است؛ جوان هیجان طلب است. روزی که کشور دچار یک جنگ مسلحانه باشد، جوانان با میل و رغبت به میدان می‌روند. وقتی که کشور در آرامش و صلح است، برای ارضای سالم هیجان طلبی جوانان، چه چیزی بهتر از بسیج؟ این ابتکار امام بود. روح هیجان طلب جوان، اگر بنا باشد در راه سازنده، در راه ایمانی، در راه سالم، در راهی که می‌تواند برای کشور مفید واقع شود، به کار بیفتد،



چه سازمانی مهمتر و مطمئن‌تر از سازمان بسیج است؟ چرا این قدر با بسیج دشمنی می‌کنند؟! با چه دشمنند؟! چرا این قدر بسیج را زیر سؤال می‌برند؟! اینهاست که آن انگیزه‌های باطنی را برملا می‌کند.

من می‌دانم که در بسیاری از این مطبوعات، آدمهای خوب و مؤمنی مشغول کارند - چه کسانی که قلم می‌زنند، چه کسانی که اداره می‌کنند - اما در لابلای همینها اثر انگشت «عبدالله بن ابی‌ها» را می‌بینم: تفرقه‌افکنیها، اختلاف‌افکنیها، تشنج آفرینیها، تشویش افکار عمومی، ناامید کردنها، یأس پراکنیها، چهره‌سازی عناصر وابسته و مرید دشمن، از نظر انداختن عناصر مفید و مؤمن و مخلص و دلسوز! البته این کارها به جایی هم نخواهد رسید؛ خدای متعال رسوا می‌کند.

من البته مایل نبودم با این صراحت و تفصیل درباره‌ی بعضی از مطبوعات حرف بزنم. در واقع ناگزیر شدم. من با مسؤولان صحبت کردم. رئیس جمهور محترممان هم مثل من از این مطبوعات ناراحت است؛ من با ایشان هم صحبت کرده‌ام. شنیدم ایشان بعضی از اینها را جمع کرده‌اند، نصیحت کرده‌اند و به آنها حرفهایی زده‌اند. من نمی‌دانم آیا کار با نصیحت پیش می‌رود یا نه؟ بعید می‌دانم! وقتی که دشمن برای اثرگذاری بر روی اذهان عمومی و ایجاد مسأله‌ی روز برنامه‌ریزی کرده، فرصت نمی‌دهند که مردم نفس بکشند. اگر مردم در جایی یک شادی هم پیدا کنند، بلافاصله مسأله‌ای را علم می‌کنند و دائم کشمکش راه می‌اندازند!

من بارها به مسؤولان دولتی تذکر داده‌ام و به‌طور جدی از آنها خواسته‌ام که جلو این وضعیت را بگیرند. این اسمش محدود کردن مطبوعات نیست. این اسمش جلوگیری از انتقال آزاد اطلاعات نیست - انتقال سالم اطلاعات مورد تأیید ماست. این معنایش جلوگیری از نفوذ دشمن است. جلوگیری از به ثمر رسیدن توطئه‌ی تبلیغاتی دشمن است. من وجود این جریان تبلیغاتی و مطبوعاتی را به حال کشور، به حال جوانان، به حال آینده، به حال انقلاب و به حال ایمان مردم مضر می‌دانم. این جریان، دائم درصد قداست شکنی از مسائل اساسی اسلامی است. مباحث اسلامی را زیر سؤال می‌برند؛ انقلاب را زیر سؤال می‌برند؛ نه با بیان منطقی، با روشهای بسیار غلط که جز در مطبوعات ناسالم در دوره‌هایی که بوده، انسان نمی‌تواند نظیر و شبیهش را پیدا کند! من به‌نظرم رسید بعد از آن که با مسؤولان در میان گذاشتم و به رئیس جمهور گفتم، این را به‌عنوان یک درد دل و شکوه - مثل پدری که با فرزندانش مطلبی را در میان می‌گذارد - با شما در میان بگذارم.

البته من به شما عرض کنم که یکی از هدفهای دشمن این است که با تحریک احساسات، در کشور ایجاد ناامنی کند. من قویاً توصیه می‌کنم که به‌خاطر احساسات و به‌خاطر طرفداری از فلان کس، مبادا بر خلاف قانون اقدامی شود. من به هیچ وجه اجازه نمی‌دهم. دشمن وقتی بخواهد ایجاد اغتشاش و درگیری کند، برایش چندان مشکل نیست که چهار نفر مزدور را در بین بچه‌های مؤمن، بچه‌های حزب‌اللهی و بچه‌های صادق بفرستد؛ به‌عنوان طرفداری از رهبری، به‌عنوان این که رهبری مظلوم واقع شده، بیایید کمک کنید؛ سپس جنجال درست کنند! مراقب نفوذیها باشید. من می‌خواهم فقط شما بدانید؛ می‌خواهم افکار عمومی بی‌خبر نماند از این که دشمن در زمینه‌ی مسائل فرهنگی در کشور چه می‌کند و هدفهایش چیست. هدفهای دشمن از این کارها عبارت است از بی‌ایمان کردن، ایجاد گسست بین نسل کنونی و نسل گذشته و کوچک کردن افتخارات بیست سال اخیر. همه‌ی مردمان با فرهنگ در کشورها سعی می‌کنند افتخارات گذشته‌ی خودشان را بزرگ کنند. این جنگ هشت ساله و این دفاع مقدس، از بزرگترین افتخارات ملت ایران بود. همه‌ی دنیا - ناتو، کشورهای بلوک شرق، خود آمریکا، کشورهای مرتجع منطقه - با هم همدست



شدند، به عراق کمک کردند و به ایران فشار آوردند؛ اما نتوانستند يك وجب از خاک این کشور را اشغال کنند.

عزیزان من! در دویست سال گذشته، قبل از این جنگ تحمیلی، هر وقت این کشور با کشور دیگری درگیری نظامی داشت، بخشی از کشور رفت؛ اما بعد از دویست سال، جنگی که در آن دشمن نتوانست يك وجب از خاک این کشور را بگیرد - با این که همه ی قدرتهای نظامی و سیاسی دنیا و پشتیبانیهای بین المللی همراه او بود - همین جنگ هشت ساله است. این جنگ یکی از مفاخر تاریخ ایران است؛ آن وقت می آیند جنگ و رزمندگان و شهدا و سپاه و ارتش و بسیج را زیر سؤال می برند! این گسست نسل کنونی از نسل گذشته و از افتخارات گذشته، این جدا کردن مردم از مسؤولان و این جدا کردن مردم از عقاید و باورهای دینی، آیا جز از دشمن برمی آید؟ اما می بینیم که فلان روزنامه هم این کارها را می کند! البته بعضی هم هستند که واقعاً دشمن نیستند - من می دانم این طور است - اما غافلند. این، آن شیکوهای بود که خواستم پیش شما بکنم. شما بدانید، دستگاههای مسؤول هم بدانند که این يك خطر بزرگ است. اگر جلو این خطر را نگیرند، بدون شك دشمن يك قدم جلو خواهد آمد و روحیه ی جدیدی پیدا خواهد کرد. البته جایی را که دشمن هرگز نخواهد توانست از لحاظ معنوی و روحی تصرف کند، عبارت است از جایی که مردم هستند و آن جایی که این خدمتگزار مردم در آن جا قرار دارد.

پروردگارا! ملت ایران را پیروز کن؛ دشمنانش را منکوب و سرکوب کن. پروردگارا! جوانان ما را به راهی که مورد رضای خود توست، هدایت کن. پروردگارا! جوانان ما را موفق و پیروز بگردان. پروردگارا! به محمد و آل محمد، دختران و پسران مؤمن را در این کشور مشمول عنایات و تفضلات خودت بگردان. پروردگارا! به محمد و آل محمد، دلها را با هم مهربان کن و ما را با اسلام هرچه بیشتر آشنا و نزدیک بگردان. پروردگارا! به محمد و آل محمد، توفیق مسؤولان کشور - مسؤولان دولتی، مسؤولان قوه ی قضاییه، قوه ی مقننه و سایر مسؤولان - را روزبه روز بیشتر کن. پروردگارا! قلب ولی عصر را از ما راضی و خشنود کن؛ ما را از سربازان آن بزرگوار قرار ده؛ روح مطهر امام و ارواح طیبه ی شهدا را از ما راضی کن؛ تفضلات خودت را به ایثارگران و جانبازان و آزادگان انقلاب و کسانی که عمر و جوانی خود را در این راه مصرف کرده اند، نازل بفرما.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته